



قدرشناسی در استراتژی

مجاهدین گوهر اصلی

سید مهدی غنی

لذا شناختن قدر خود در عبارت امام علی (ع) یعنی انسان هم توانایی ها، استعدادها و ارزش های خود را بشناسد و هم به ناتوانی ها، ضعف ها و محدودیت های خود آگاه باشد.

حضرت علی (ع) از کسی سخن نمی گوید که قدر و ارزش بالایی داشته باشد بلکه از کسی که در هر جایگاهی هست بدان آگاه باشد.

ممکن است کسی توانایی ها و ارزش های والایی داشته باشد ولی قدر خود را نشناسد. اما دیگری در سطحی بسیار نازل تر از او باشد اما بر قدر خود یعنی استعدادها و نیز ضعف هایش آگاهی داشته باشد. امام علی (ع) فرد دوم را دانا و آگاه می نامد. اکنون از همین منظر به وضعیت نیروهای قبل از پیروزی انقلاب نگاهی می افکنیم.

در دهه ۴۰ تا ۵۰ نیروهای مبارز متعددی فعال شدند نظیر حزب توده، چریک های فدایی خلق و سایر گروه های مارکسیستی، جبهه ملی، نهضت آزادی، مؤتلفه اسلامی، حزب اسلامی ملل، مجاهدین، روحانیت مبارز و... هر کدام از این نیروها در زمان خود تلاش کردند، قدمی برداشتند و درخشیدند. برخی نیرو و امکانات فراوانی داشتند اما نسبت به آنچه داشتند بهره‌وری نداشتند. برخی با نیروی بسیار کم شکوفایی فراوانی پیدا کردند. در این میان مجاهدین با آن که توسط چند جوان تازه فارغ التحصیل شده تأسیس شد شکوفایی و گسترش چشمگیری یافت و نسبت به سایر نیروها تداوم بیشتری پیدا کرد. رمز این موفقیت و نیز شکست های بعدی آن ها را می توان در همین اصل قدرشناسی جستجو کرد. آن ها در ابتدای کار با مطالعه تاریخ گذشته و تحولات جاری زمان خویش به این نتیجه رسیدند که هیچ نیروی منجمله خودشان صلاحیت رهبری مردم را ندارند. گفتند مردم همیشه فداکاری و جانفشانی کرده اند اما رهبران نتوانسته اند این فداکاری ها را پاسخ گفته و آن ها را سازماندهی کنند. رهبران از مردم عقب تر بوده اند و این یک تضاد تاریخی در جامعه ایران است. به این قطعیت رسیدند که ما صلاحیت رهبری مردم را نداریم. یعنی ناتوانی و ضعف خود را واقع بینانه دیدند و بدان اذعان

نیروهای سیاسی و اجتماعی را از منظرهای متفاوتی می شود ارزیابی کرد. در هر یک می توان ارزش ها و برجستگی های سراغ گرفت، خطاها و ضعف هایی را در آن ها دید و از سرنوشتشان عبرت آموخت.

طبیعی است که با سپری شدن یک دوره تاریخی و فاصله گرفتن از آن فضا، بهتر می توان به ارزیابی آن دوره نشست. چرا که نتیجه و پایان هر جریانی ضعف ها و ارزش های درونی آن را آشکار می کند. در حالی که در طول روند حیات و پویایی آن جریان ارزیابی ها کمتر واقع بینانه است.

همان گونه که امروز هر یک از ما در مورد ارزیابی خودمان دچار این مشکل هستیم. گاهی توانایی ها و دانایی ها چنان جلوه می کنند که خطاها، ضعف ها و محدودیت هایمان را از یاد می بریم. زمانی نیز ناتوانایی ها و محدودیت ها چشمگیر می شوند و امید به هر حرکتی را از دست می دهیم. شاید بتوان یکی از رموز موفقیت هر فرد یا جریانی را در این بدانیم که تا چه میزان نسبت به واقعیت خود آگاهی و ارزیابی نزدیک به واقع دارد.

امام علی (ع) در چند جا به چنین موضوعی اشاره کرده و اصلی را یادآور می شود که پس از گذشت قرن ها هنوز طراوت و کارایی خود را در مناسبات اجتماعی و روابط انسانی نگاه داشته است: "العالم من عرف قدره و کفی بالمرء جهلاً الا يعرف قدره"^(۱)

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و در نادانی شخص همین بس که قدر خود را نشناسد. "قدر" واژه ای است بسیار پربار و جامع. این واژه از یک سو به حدود پدیده نظر دارد و از سوی به ارزش آن.

واژه های اندازه و جایگاه در فارسی شاید تا حدی معادل آن باشند. جایگاه یک فرد یا جریان هم به توانایی و داشتن های آن مربوط می شود و هم حدود و کاستی هایش.

در قرآن نیز واژه قدر گاه به معنی محدودیت به کار رفته "فقدر علیه رزقه"^(۲) - پس روزی اش را محدود کرد. "در جایی نیز به معنی ارزش آمده است. "و ما قدر والله حق قدره"^(۳) - ارج نگذاشتند خدا را چنانچه "شایسته اوست."

کردند. در حالی که همان زمان نیروهای سیاسی مذهبی و غیرمذهبی در پی هژمونی مردم بودند و خود را پیشتاز و پیشرو می شناختند.

ناگفته نماند که اذعان به ضعف و ناتوانی در شرایط پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد امری عادی و رایج بود. شکست نهضت و تبعید رهبر آن به خارج از کشور فضای یأس و ناامیدی را حاکم کرده بود. اما بنیانگزاران مجاهدین در کنار بیان "عدم صلاحیت" خود به نکته دیگری هم رسیدند. آن ها کشف کردند که گرچه ما صلاحیت رهبری و سازماندهی مردم را نداریم اما این قابلیت و استعداد را داریم که این صلاحیت را در خود پرورش داده و ایجاد نماییم. گفتند ما صلاحیت کسب صلاحیت را داریم.

در این نگاه هم ارزش ها و توانایی ها دیده شده بود و هم کاستی ها و ناتوانی ها. آن ها تا حدی به قدر خود پی بردند. این قدرشناسی منشأ شکوفایی و بهره وری آن ها شد. همین قدرشناسی آن ها را به کاری آرام، بی سر و صدا و درازمدت فراخواند، برخلاف سایر گروه هایی که چون آن ها به ضرورت مبارزه قهرآمیز با حاکمیت شاه رسیده بودند و سریعاً وارد عمل شدند، شتاب گرفتند و سریع هم ضربه خوردند و دستگیر شدند.

اصولاً هر انسانی در رفتار جمعی خود و هر نیرویی در سیر حرکت اجتماعی اش با دو آفت روبروست: نخست آن که روی توانایی های خود حساب بزرگی باز کند، وزن خود را بیش از آن که هست بیندارد و براساس این محاسبه ذهنی و ندیدن کاستی های خود و موانع پیش رو وارد

عمل شود، طبیعی است در برخورد با موانع دچار مشکل شده و قادر به ادامه حرکت نخواهد بود.

آفت دوم از همین نقطه آغاز می شود. با بزرگ دیدن موانع و شکست ها و ضعف ها، توانایی ها و ارزش های خود را نادیده گرفته و دچار سکون و رخوت و ناامیدی می گردد. هرکس در هر مسیری در معرض این دو خطر هست. یک خانم خانه دار در اداره خانه و تربیت فرزندان، یک دانش آموز در مسیر درس خواندن و حتی یک جامعه در یک مقطع تاریخی می تواند دچار این مشکل شود.

جریان مجاهدین بعد از چند سال اولیه که به کار کادرسازی پرداخت در آستانه سال ۱۳۵۰ بدون ارزیابی مجدد از جایگاه خود وارد عمل شد و ضربه ای سهمگین خورد. با دستگیری بنیانگزاران آن ها در زندان بار دیگر به ارزیابی و قدرشناسی خود نشستند. اشتباهات خود را شناختند و در عین حال ارزش کار خود را نیز از یاد نبردند. همین قدرشناسی مجدد بود که در آن شرایط یأس و سرکوب فرار رضارضایی از زندان را سازماندهی کرد. دو سال

بعد نیروهای زیادی به آن ها گرایش پیدا کرده بودند اما رضارضایی این گسترش و توسعه نیرو را در کنار ناتوانی ها و کاستی ها دیدو به این نتیجه رسید که بایستی روابط سازمان محدود شود تا بتواند کیفیت درونی خود را بالا ببرد. طرحی آماده کرد که افراد جذب شده مستقلاً برای خود برنامه های مطالعاتی و خودسازی و مبارزاتی داشته باشند و کادرهای سازمان به اصلاح درون بپردازند. اما او در خرداد ۱۳۵۲ به شهادت رسید و این جمع بندی هم با مرگ او به فراموشی سپرده شد. سازمان به گسترش یادکنی خود ادامه داد. از اصل قدرشناسی فاصله گرفت تا ۲ سال بعد از درون متلاشی شد.

پس از پیروزی انقلاب هم مسعود رجوی همان خطا را تکرار کرد. بدون آن که به ضعف ها و کاستی های درون، نارسایی های تئوریک و ارزش های واقعی جریان توجه کند، بر میراث های تاریخی و فداکاری های گذشتگان مجاهدین بالید و مغرورانه به راهی رفت که دیدیم چه شد.

حرکت اجتماعی انقلاب هم در رابطه با این اصل قدرشناسی قابل تحلیل و بررسی است. بحث صدور انقلاب که در ابتدای انقلاب مورد بحث بود ناظر بر همین مسأله است که آیا انقلابی که هنوز سیستم اقتصادی مشخصی ندارد و با کاستی های گوناگونی در درون روبروست قادر است به سرزمین های دیگر رسوخ یابد؟

امروزه هم اکثر نیروهای سیاسی و اجتماعی مواجه با دو خطر یاد شده هستند.

بسیاری شخصیت های سیاسی فکری مذهبی در تشخیص جایگاه واقعی خود دچار اشتباه می شوند، قدر خود را نمی شناسند در نتیجه ارزیابی درستی از نیروهای خود ندارند و میدان عمل خود را درست انتخاب نمی کنند. احزاب و تشکل ها نیز در جذب نیرو و به کارگیری آن دچار این معضل می شوند.

گاهی می خواهیم یک تریلی را با موتور یک وانت بکشیم و گاه برای حمل بار یک وانت یک تریلی را هزینه می کنیم.

به گفته علی (ع): "کسی که قدر خود شناخت، جان خود را باخت."

پس از پیروزی انقلاب مسعود رجوی بدون آن که به ضعف ها و کاستی های درون، نارسایی های تئوریک و ارزش های واقعی جریان توجه کند، بر میراث های تاریخی و فداکاری های گذشتگان مجاهدین بالید و مغرورانه به راهی رفت که دیدیم چه شد

امروزه هم اکثر نیروهای سیاسی و اجتماعی مواجه با دو خطر یاد شده هستند. بسیاری شخصیت های سیاسی فکری مذهبی در تشخیص جایگاه واقعی خود دچار اشتباه می شوند، قدر خود را نمی شناسند در نتیجه ارزیابی درستی از نیروهای خود ندارند و میدان عمل خود را درست انتخاب نمی کنند. احزاب و تشکل ها نیز در جذب نیرو و به کارگیری آن دچار این معضل می شوند

پی نوشت ها:

- ۱- امام علی (ع)، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.
- ۲- قرآن - آیه ۱۶ سوره فجر.
- ۳- قرآن - آیه ۹۱ سوره انعام.
- ۴- امام علی (ع) - نهج البلاغه - کلام ۱۴۹.